

سرچشمه‌ی داغ‌ها

این روزها مردم عامی ایران می‌پندارند که دلیل تیره‌روزی ایشان وجود عناصر قدرت‌طلب و زشت‌کرداری است که بر سرزمین ایران حکومت می‌کنند. این باور حتا در میان روشنفکران جامعه و کسانی که هدفشان براندازی این رژیم هست نیز در شکل‌های مختلف وجود دارد. شماری بانی سپه‌روزی مردم ایران را در آمیختگی "مذهب با سیاست" از سوی حکومت‌چیان مذهبی می‌دانند. گرچه چنین گمانه‌زنی‌هایی دور از واقعیات موجود نیستند، اما هم به دلیل نادانی و نیز به این دلیل آشکار که بسیاری از "نخبگان" سیاسی ما در اپوزیسیون خود از وجود بیماری‌های رایج در عالم سیاست رنج می‌برند، قلب تنیده‌ی دم و دستگاه حکومت اسلامی در ایران نادیده گرفته می‌شود.

اگر کمی با دقت بیشتری به جامعه‌ی بیمار ایران نگاهی بیاندازیم در خواهیم یافت که چپاولگری، دروغگوئی، تبه‌کاری، زشت‌کرداری و جنایت‌پیشگی این حکومت مطلقن محدود به بی‌مایگی، ناخردی و سست‌عنصری افرادی در هرم قدرت نیست. جامعه‌ی ایران سرشار از چپاولگرانی همچون رفسنجانی، مصباح یزدی و رضائی و مانند ایشان است. همین جامعه از وجود افرادی به خشک‌مغزانی چون خامنه‌ای، احمدی نژاد، اژه‌ای و...؛ به ریاکارانی از جمله سروش، خاتمی، مهاجرانی، سعید حجاریان و...؛ به پادروها مانده‌هایی از جمله ابراهیم یزدی‌ها، کدیورها مزین است. ما بی‌شمار اینان را در زندگی هر روزی خود در کوچه و بازار و حتا افرادی از خانواده‌ی خود در مقابل خود می‌بینیم، اگر عینک یک سویه‌نگری را از چشمان خود برداریم. هیچ یک از این افراد مایل نیستند به عنوان چپاولگر، تبه‌کار، خشک‌مغز، ریاکار و ندانم‌کار قلمداد شوند. اگر القابی که از سوی خود مردم به افراد و گروه‌هایی از میان خود اتلاق می‌شوند را به عهده‌ی دارندگان آن بگذاریم، آنگاه خامنه‌ای خود را بالاترین مقام معنوی ایران، رفسنجانی فکورترین سیاستمدار و اقتصاددان، احمدی نژاد پیگیرترین مسلمان جهان، خاتمی والاترین مصلح سراسر گیتی و فلاحيان مغز متفکر دنیا خواهند نامید، آن هم با صداقتی بی‌مانند.

در میان مردم کوچه و بازار همین طبقه‌بندی منتها در مقیاسی بسیار کوچک‌تر وجود دارد. تصور این امر دشوار نیست که همین "بقال سر کوچه‌ی" ما اگر به قدرت برسد، کمتر از رفسنجانی نخواهد دزدید و کمتر از فلاحيان و اژه‌ای و مرتضوی جنایت خواهد کرد.

اما آیا می‌توان همه را یک کاسه کرد و با یک چوب راند؟ مطلقن نه! ولی می‌توان بر دو حقیقت شگفت‌انگیز تأمل نمود. نخست آن که نیروئی جادوئی و نامرئی فصل مشترکی را بین تمامی افراد جامعه خلق می‌کند. این فصل مشترک از پستوی رهبر گرفته تا پایین‌ترین لایه‌های جامعه به آرامی رسوخ می‌کند و آنگاه سنگ شده و باقی می‌ماند. این نیروی اسرار آمیز، شوربختانه حتا از دید کسانی که خود را روشنفکر می‌دانند نیز پنهان مانده و اگر هم به دیده آید قربانی "عقل" چرتکه‌انداز و مصلحتگر ایشان می‌گردد.

سخن بر سر ارزش‌هاست.

هیچ ایدئولوژی چه در قالب مذهب و چه در هیئت و هیبت فلسفه‌ای نوین بدون وجود مجموعه‌ای خاص و منحصر بفرد از ارزش‌ها قابل عرض اندام نیست. هر جهان‌بینی برای خودش ابزار و آلات توجیه دنیای پیرامون خودش را دارد. قطب‌نمای گرایندگان به هر جهان‌بینی همان ارزش‌ها و باورهای برآمده‌ی ایشان از کیش و ایده و تفکر خود است. کسی مسلمان است که به قرآن اعتقاد و باور داشته باشد. کسی مارکسیست است که فلسفه‌ی مارکس را پذیرد؛ به ارزش‌های آن اعتقاد و باور داشته باشد و آنها را چراغ راهنمایی در چگونه زیستن خود و داوری دیگران گرداند. در غیر این صورت نه مسلمان مسلمان است و نه مارکسیست مارکسیست و ...

ما وقتی می‌گوئیم جامعه‌ی ایران فاسد و زشت‌کردار است، در اصل بانگ بر می‌آوریم که ارزش‌های مقدس و ترویجی جامعه فاسد و زشت‌اند وگرنه هیچکس زشتکار و زشتخو به دنیا نمی‌آید و نه حتا ترجیح می‌دهد که چنین القابی پیشوند و پسوند نامش گردد.

حقیقت شفاف دیگر: راستی ارزش‌های جامعه‌ی ایران از کجا می‌آیند؟ کدام انسان آگاهی را می‌توان یافت که بر این گمان باشد که با نابودی فیزیکی خامنه‌ای‌ها و رفسنجانی‌ها و هم‌کیشان ایشان جامعه‌ی ایران نیک‌خو و نیک‌کردار گردد؟ چنین گمانی تنها با تفکر یک تروریست سازگاری دارد و بس.

بازار مکاره‌ای بین اسلام‌ست‌ها در ایران در جریان است. هر گروه قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان که تمامی ارزش‌های لازمه و واجبه را برای هر مسلمانی با برهنگی شگفت‌انگیزی باز گفته‌است، را تنها در تملک فهم و شعور خود قلمداد می‌کند؛ برداشت‌ها و تفسیرهای دیگران را که با برخی از ملاحظات سیاسی و ارزشی و سلیقه‌های فردی خودش جور در نمی‌آید، خلاف قرآن، ناکار و بیراهه می‌خواند. هیچکس آن دیگری را بر نمی‌تابد، اما همگی به دور قرآن حلقه زده‌اند و ورق‌های دل‌پسند خود را نشانه گذاری کرده به دیگران یاد آور می‌شوند: از خامنه‌ای که با شرع شیعه‌اش حق بی‌چون و چرای تفسیر قرآن را یک تنه از آن خود می‌داند، گرفته تا سروش که سعی در به‌روز کردن متروکه‌ترین ارزش‌های مطروحه در قرآن از دید او - آن چنان که به تریح قبای قرآن هم برنخورد - و نیز جماعتی که به نام شترمرغی "ملی-مذهبی" خود را به ما معرفی می‌کنند.

به هیچ یک از زاهدان فوق ایرادی نمی‌توان گرفت، چه شیرازه‌ی کار و پیشه‌ی همه‌شان به پایبندی به قرآن گره خورده‌است. همگی به دور "شیرینی" قرآن در پروازند: یکی ولی فقیه است، دیگری تفسیری "نوبین" دارد، آن دیگری در فکر سیاستی است که با حفظ شئونات (ارزش‌های) اسلامی بر کشتی قدرت ناخدائی کند، و مرد‌رندی دیگر در اندیشه‌ی تصاحب قدرت در کوتاه‌ترین زمان و مسیر البته با "احترام به باورهای مذهبی توده‌ها" است.

آیا هرگز از یک نفر از آنان شنیده شده‌است که در باره‌ی تنگاتنگی ایمان به قرآن (ارزش‌های اسلامی) و فساد حاکم بر دستگاه حکومت و دهلیزهای جامعه‌ی ایران زبان به سخن گشاید؟

از ارزش‌های بی‌بدیل قرآن تقدس هیچی زنان، وسیله شمردن آنها و تشویق مردان به تجاوز (از جمله جنسی) به آنان است: آیه‌ی 73 سوره‌ی نساء (نکاح زنان شوهردار برای شما حرام شد، مگر زنانی که در جنگ‌های با کفار متصرف و مالک شوید)، 222 سوره‌ی بقره (... عادت ماهانه‌ی زنان آسیب رسان است. از آنان دوری کنید تا زمانی که پاکیزه نشده‌اند... آنگاه آنگونه که خدا بر شما روا داشته‌است به آنان وارد شوید)، 223 سوره‌ی بقره (زنان شما همچون زمین کشاورزی شمایند، به زمین خود آن گونه که مایلید وارد شوید...)، آیه‌های 14 عمران، 15 و 22 و 24 نساء و ...

آیا احکام حقوقی زن‌ستیز جامعه‌ی ایران مگر غیر از بروز آیه‌های آسمانی قرآن است؟ آیا کسی که خمینی را شاید در تفسیر مغرضانه معرفی می‌کند، ذره‌ای از صداقت در های و هویش وجود دارد؟

در قرآن برده‌داری مورد پذیرش و احترام قرار گرفته‌است: آیه‌های 178 سوره‌ی بقره، 33 سوره‌ی نور. راستی چرا ما انتظاری بیش از این از حکومتگران اسلامی در ایران داریم که به حقوق زحمتکش‌شان و کارگران کوچکترین اهمیتی نمی‌دهند؟ یک "ملی-مذهبی" چگونه مسلمانی است که قرآن را زیر پایش می‌گذارد و وعده‌ی احترام به سندیکا و اتحادیه‌های کارگری و دهقانی را می‌دهد؟

در سراسر قرآن می‌بینیم که چگونه خشونت حرف نخست را می‌زند. الله مدام تهدید به مجازات‌های سهمگین می‌کند و هر کسی که از فرامین قرآن سرپیچی کند، سزاوار اشد مجازات خوانده می‌شود. به عنوان مثالی از خروار به آیه‌های زیر نگاهی بیاندازید: 191 سوره‌ی بقره (هر کجا مشرکین را یافتید آنها را بکشید...)، 71 سوره‌ی نساء (ای اهل ایمان سلاح جنگ بگیرید و آنگاه... برای جهاد اقدام کنید)، 89 سوره‌ی نساء (... منافقین را تا در راه خدا گام برندارند، دوست نگیرید و اگر مخالفت کردند، آنها را هر کجا یافتید، به قتل برسانید)، 61 سوره احزاب، 5 و 29 و 73 سوره توبه، 29 سوره و ...

چرا ما از خشونت بی‌کرانی که تمامی جامعه ایران را در نور دیده، شگفت زده می‌شویم؟ مگر خشونت وسیله‌ی کارساز به "راه راست" هدایت کردن و نیز انتقام جوئی نیست؟ خمینی برای تسکین بیماری سادیسیم خلجالی‌ها، لاجوردی‌ها، ازه‌ای‌ها و فلاحیان‌ها نبود که دستور قتل عام می‌داد، او تنها مو به مو ارزش‌های شفاف‌ی که در قرآن بیان شده‌است را اجرا می‌کرد.

راستی اگر کسی رفتار تبهکارانه‌ای که از سوی حکومت اسلامی با دگر اندیشان صورت می‌گیرد، را تنها به زشت کاری این و یا آن امر محدود کند، آگاهانه آدرس غلط نمی‌دهد؟ این خود چیزی جز دروغگوئی و ستمگری نیست؟

جنگ‌طلبی، تشنج‌آفرینی و غوغا‌آفرینی از اصول خدشه‌ناپذیر ارزش‌های اسلامی است. در قرآن در 31 آیه از جهاد سخن رفته‌است. جهاد، در قرآن، در چهار مورد به کار می‌رود: 1. جنگ بر ضد مشرکین و بت‌پرستان، 2. جنگ بر ضد مرتدین، 3. جنگ بر ضد اهل کتاب و 4. جنگ برای دفاع از اسلام.²

آیا شما می‌توانید تصور کنید در جهان متنوع امروز ایران بتواند حتی یک روز آب خوش از گلویش پایین رود؟ و اگر تا به امروز نیز یک روز آرام را پشت سر گذاشته‌است تنها به دلیل پیاده کردن گوشه‌ای از آیه‌های قرآن بوده‌است.

بلوهای بیمارگونه‌ای که علیه چند کاریکاتوریست و کشورهای آنها به راه افتاده‌است، نمونه‌ای زنده است از شور و شوق حکومت ایران تا تنور نفرت انسان‌ها از یکدیگر با بکارگیری ارزش‌های یاد شده در آیه‌های آسمانی قرآن گزاران و شعله‌ور ماند.

جانبداری از مضحکه‌ی جدید حکومت اسلامی از سوی برخی از "نخبگان" به نام احترام به مقدسات مذهبی توده‌ها خود ماجرای غم‌انگیزتری است که به ما یادآور می‌شود چگونه صداها اعتراض‌آمیز بسیاری از انسان‌ها بر ضد تقدس وحشی‌گری در طی سده‌ها تنها می‌مانده و در کشتارگاه ستمگران ذبح می‌گشته‌اند.

در عالم شریعت شیعه **تقیه** از ارزش‌های مقدسی است که رهبرانش در استفاده‌ی از آن دست و دل بازی ویژه‌ای از خود نشان می‌دهند. خمینی از استادان استفاده از این فن بود. چرا ما باید از دروغگوئی بی‌شرمانه‌ای که سراسر افراد جامعه‌ی ایران را فرا گرفته‌است، حیرت کنیم؟ مگر نه این که اگر مصلحت باشد، دروغ گفتن ارزش والائی است؟ مصلحت را چه کسی تعیین می‌کند؟ حد و اندازه‌اش چیست؟ جا و دامنه‌اش کجاست؟

برای هر معضل ضد بشری و اخلاقی که امروزه در ایران با وقاحتی بی‌مانند انجام می‌گیرد، قانونی نوشته شده در قرآن وجود دارد که به کسانی چون خامنه‌ای، رفسنجانی، مصباح یزدی، اژه‌ای، و ... چک سفید می‌دهد تا آنچه را می‌طلبند، بی هر گونه تردیدی به اجرا گذارند. از تجاوز جنسی و شکنجه‌های بهیمی مخالفان گرفته تا چپاولگری و قتل و جنایت نافرمان‌بران. آنها که می‌اندیشند اینان بی‌آیین و کتابی رفتار می‌کنند، از ترس سر خود را به زیر برف کرده‌اند تا تردیدهای غیر اسلامی‌شان قوی‌تر نشده، و سر از کفر و نافرمانی از الله در نیاورند.

اگر کتاب قرآنی وجود نداشت که ایدئولوژی نوینی را برای آمرانش مو به مو حجتی کند، شاید ایران باستان هرگز در برابر امتی تازه شکل گرفته و بی‌تمدن از پای در نمی‌آمد و کران شوربختی‌اش تا به امروز ادامه نمی‌یافت.

باور کردنی نیست که به هر کسی که بر روی این واقعیت‌ها انگشت می‌گذارد و آنها را برمی‌نمایاند، از سوی نادانان و یا ریگ به کفشان انگ ضداصلی، شونیست، ناسیونالیست به هدف گریز از رو در روئی با ارزش‌های زهرآگینی که به بدن جامعه و ملت ایران تزریق شده، زده می‌شود. راستی چرا روشننگری ریشه‌ای ارزش‌های ضد انسانی حاکم در ایران برای بسیاری از آزادیخواهان ایران آزار دهنده است و به نق نقی هیستریک ترجمه می‌شود؟ یک آزادیخواه ایرانی برای چه مبارزه می‌کند؟ دموکراسی آرمانی او در جامعه‌ای که اکثریت آن به ارزش‌های اخلاقی کتابی که بانی سیه‌روزی خود آنهاست، پایبندند، چگونه قابل اجراست؟ مگر دیکتاتوری دموکراسی هم وجود دارد؟ وظیفه‌ی یک آزادیخواه در ایران آیا به چنگ آوردن قدرت در کوتاه‌ترین مسیر است؟ چرا ما خود را به خامنه‌ای‌ها و دیگر جنایت‌کاران دم و دستگاه حکومت اسلامی ایران محدود کرده‌ایم؟ مگر نه این که خامنه‌ای‌ها و رفسنجانی‌ها و مصباح یزدی‌ها بر سر هر کوی برزنی در ایران وجود دارند و هر روز نیز به شمارشان افزوده می‌گردد؟ مگر بعضی از آنها سر از بدن خویشان خود ما در نمی‌آورند؟ مبارزه‌ی جدی، نه بگیر و ببند آتی این و آن است و نه دم زدن از حقوق بشر. **ریشه‌ی تنومند فساد را نشان باید گرفت**، اکنون که بهترین فرصت تاریخی تقدیم ما شده‌است. دچار هراس ناشی از خشم الله و نمایندگان‌اش نشویم.

به کارنامه‌ی دو دهه‌ی گذشته‌ی خود بنگریم: چقدر و به کجا پیش رفته‌ایم؟ چه برداشت کرده‌ایم؟ آیا وقت پایان سیاست بازی‌مان نرسیده‌است؟ آیا نمی‌بینیم که هنوز هم از خود هیچیم و به دیگری می‌نگریم تا شاید او و یا آنها آستینی بالا زنند و ما به دنبال ایشان...؟

دست از فریب خود و دیگران برداریم. **حکومت اسلامی در ایران تبلور آشکار آیه‌های قرآن است.**

مگر ما مدعی پیگیری آرمان آزادیخواهان به خون کشیده شده‌ی مشروطیت نیستیم؟ 100 سال از آن تاریخ می‌گذرد و ما هنوز در سوگ همان آرزوهاییم. راستی پیروزی کدامین ارزش‌ها خواسته‌های بنیادین مشروطیت را از دست مردم ربود؟ چه کسی باز هم پا بر جا ماند، چه کسی از پای افتاد؟ چه چیزی در مشروطیت شکست خورد؟ آیا به راستی در این باره خردمندانه اندیشیده‌ایم؟

1. بیشتر آیه‌ها از اینجا برگرفته شده‌اند:

<http://www.islamicity.com/QuranSearch/>

2. کتاب بازشناسی قرآن، اثر دکتر روشننگر

چاپ چهارم، 1370 اسلامی-خورشیدی (2550 ایرانی)